

A Critical Study of Mullā Hādī Sabziwārī's Manners of Expression on the Proof of Şeddīqīn¹

‘Alī Farahmand Pooya *

Mahdi Najafi Afra **

(Received on: 2019-08-09; Accepted on: 2019-11-27)

Abstract

The *burhāni şiddīqīn*, the proof of şiddīqīn, is one of the most important proofs of the existence of God. Various interpretations of this argument have been made from the time of *Fārābī* and Ibn Sīnā to the present day. *Mullā Hādī Sabziwārī* is one of the commentators of Şadrā's thought and sometimes among its critics who tries to open a new way in *ilāhiyyāt bi'l ma'n al-akhaṣṣ*, theology in its narrowest sense, by proposing four manners of expression for the proof. The purpose of this article is to re-read these manners of explanation to measure them. On the other hand, contemporary philosophers, such as *Abdullāh Javādī Āmulī* and *Muḥammad Taqī Mişbāh Yazdī*, have also criticized these arguments while quoting them. In this article, we try to explain and analyze these critiques with a descriptive analytical method. As explained in the article, only in two explanations *Sabziwārī* has taken a step toward the proof on the basis of originality and simplicity of existence, and the step is also a case of objection. That is, both aforementioned bases are theoretical issues and need to be proven, and using such doubtful bases reduces the strength of the proof.

Keywords: *Burhāni Şiddīqīn*, *Sabziwārī*, Originality of Existence, Simplicity, *Javādī Āmulī*, *Mişbāh Yazdī*.

1. Taken from: Ali Farahmand Puya: *Taṭawwur-i burhān-i şiddīqīn az Mullā Şadrā tā ‘Allamah Ṭabaṭaba’i*, Doctoral thesis, Supervisor: Mahdi Najafi Afra, Islamic Azad University, Tehran, Iran, 1398 *hijrī shamsī*.

* Phd student, Islamic Azad University, Tehran, Iran, farahmand@malayeriau.ac.ir.

** Professor, Board of Philosophy, Islamic Azad University, Tehran, Iran, Central Tehran Branch (Corresponding Author), mah.najafiafra@iauctb.ac.ir.

بررسی و نقد تقریرات ملاهادی سبزواری از برهان صدیقین از منظر متأخرین^۱

علی فرهمند پویا*

مهدی نجفی افرا**

[تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۵/۱۸؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۹/۰۶]

چکیده

برهان صدیقین یکی از براهین مهم در اثبات وجود خدا است. تقریرهای مختلفی از این برهان از زمان فارابی و ابن سینا تا به امروز صورت گرفته است. ملاهادی سبزواری یکی از شارحان تفکر صدرایی و بعضاً در زمره منتقدان آن است که می‌کوشد با پیش‌نهادن چهار تقریر از برهان صدیقین راه جدیدی در مباحث الاهیات بالمعنی الاخص بگشاید. هدف این مقاله بازخوانی این تقریرات است تا روشن کند که راه پیموده‌شده سبزواری تا چه حد مقرون به توفیق بوده است. از طرفی فیلسوفان معاصر، مانند عبدالله جوادی آملی و محمدتقی مصباح یزدی به هنگام نقل این براهین، آن را نقد نیز کرده‌اند. در این مقاله می‌کوشیم با اتکا به روش تحلیلی توصیفی، این نقدها را تبیین و تحلیل کنیم. نتیجه پژوهش این است که سبزواری فقط در دو تقریر با اتکا به اصالت وجود و صرف‌الوجود در راستای صدیقین قدم نهاده که آن دو تقریر هم خالی از اشکال نیست. یعنی هر دو مبنا از مسائل نظری و نیازمند اثبات است و استفاده از مبانی نظری و تشکیک‌پذیر از اتقان و استحکام برهان می‌کاهد.

کلیدواژه‌ها: برهان صدیقین، سبزواری، اصالت وجود، بساطت، جوادی آملی، مصباح یزدی.

۱. مقاله برگرفته از: علی فرهمند پویا، تطور برهان صدیقین از ملاصدرا تا علامه طباطبائی، رساله دکتری، استاد راهنما:

مهدی نجفی افرا، دانشکده حقوق، الاهیات و علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران، ۱۳۹۸.

* دانشجوی دکتری گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشکده حقوق، الاهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات،

دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران farahmand@malayeriau.ac.ir

** استاد گروه فلسفه، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

mah.najafiafra@iauctb.ac.ir

مقدمه

یکی از دغدغه‌های انسان، مواجهه با خالق و آفریدگار هستی است. تلاش برای اثبات وجود او سابقه دیرین در تفکرات فلسفی دارد، اما فلاسفه مسلمان در کنار براهینی که از طبیعیون و متکلمان در اختیار داشته‌اند (مانند برهان حرکت و حدوث) به ابداع برهانی سوق پیدا کردند که به برهان صدیقین معروف شد. بی‌شک انس با آیات الهی در پیدایش این برهان نقش اصلی را داشته است، چراکه آیات قرآنی علاوه بر راه سیر از مخلوق به خالق و تأمل در آیات آفاقی و انفسی (فصلت: ۵۳) راه دیگری را در ادامه همین آیه مطرح می‌کند که در آن خود خدا گواه بر وجود خودش تلقی می‌شود. یعنی بدون واسطه می‌توان به درک او نائل شد؛ «اولم یکف ببرک انه علی کل شیء شهید». این قبیل آیات، فلاسفه را به این سمت سوق داد که به یقینی‌ترین صورت و با کمترین واسطه به اثبات وجود خدا بپردازند. نخستین بار فارابی در قرن سوم هجری از طریق تقسیم موجود به دو قسم واجب و ممکن به اثبات واجب‌الوجود و موجود واجب پرداخت، اما برای این استدلال و برهان نام خاصی نگذاشت و به نام صدیقین هم تصریحی نکرد (فارابی، ۱۳۶۶: ۶۲ و ۶۳).

برهان صدیقین برهانی است که در آن هیچ یک از افعال و مخلوقات خدا، نظیر حرکت و حدوث، واسطه در اثبات نیست، بلکه بعد از نفی سفسطه و قبول اینکه واقعیت هست، از نظر به وجود، بدون نیاز به واسطه دیگر، با تقسیمی عقلی که وجود یا واجب است یا ممکن، به مطلوب می‌رسیم. در صورتی که وجود مد نظر واجب باشد مطلوب ثابت است و در صورتی که ممکن باشد مستلزم واجب خواهد شد. چون دور و تسلسل باطل است. در برهان صدیقین به حقیقت وجود نظر می‌شود. رفع آن به اثباتش منتهی می‌شود. چون وجود واجب بالذات رفع‌شدنی نیست و نمی‌توان عدم آن را در نظر گرفت.

این برهان صدق محض است و شائبه‌ای از کذب در آن نیست. چون خدا را فقط با خودش می‌شناسند و چیزی را جز او واسطه قرار نمی‌دهند. حقیقت وجود همان

حقیقت صرف و خالص وجود است و به هیچ وجه تکثرپذیر و تعددپذیر نیست و هیچ قید و حدی ندارد و حقیقت صرف و مطلق وجود ذاتاً ابایی از عدم دارد و نیستی بر آن ممتنع است.

نخستین فیلسوفی که این برهان را مطرح کرد ابن‌سینا است که با استشهاد به همان آیه قرآن، این برهان را با نام صدیقین معرفی کرد. او در این مسیر پیرو فارابی بود، هرچند بنیان‌گذار حکمت متعالیه، برهان بوعلی را شایسته نام صدیقین نمی‌داند و تقریر خود از این برهان را شایسته این نام می‌داند. برهان صدیقین به صورت‌های مختلفی تقریر شده که میرزا مهدی آشتیانی ۱۹ تقریر از آن را بیان کرده است (آشتیانی، ۱۳۷۲: ۴۸۹-۴۹۷).

با وجود اینکه سبزواری یکی از بزرگ‌ترین شارحان حکمت متعالیه است و بدون شک، آثار وی در فهم حکمت متعالیه صدرایی سهم بسزایی داشته، ولی روش او در حکمت متعالیه، شیوه و سبک شارح صرف نیست که فقط در مقام توجیه آثار صدرا و دفاع از آن برآمده باشد، بلکه وی در بسیاری از آثار، برخی از دیدگاه‌های صدرا در حوزه وجودشناسی، طبیعیات، الاهیات بالمعنی الأخص و معادشناسی را نقد، و نظریات خویش را بیان می‌کند. این حکیم متأله، در حوزه الاهیات بالمعنی الأخص و مسئله وجود و صفات حق تعالی ورود کرده و کوشیده است دیدگاه‌های بدیعی مطرح کند. چنان‌که خواهیم دید، حقیقت وجود را همان واجب‌الوجود بالذات می‌داند. لذا از نظر وی، احکام وجود در حقیقت جاری در واجب تعالی است، همان‌گونه که وجود امری ظاهری است که از فرط ظهور، پنهان است، خداوند هم حقیقت ظاهری است که از فرط ظهور در خفا و پنهانی است:

سرچشمه خفای او شدت ظهور او است. لذا ظاهری است که در ظهور خود باطن است. ظاهر او مانع و رادع بطون او نبوده، بلکه دلیل باطن بودن او است، چنان‌که باطن بودن او مانع ظهور نیست، که باطن از ظاهر سرچشمه می‌گیرد. لذا امیر مؤمنان (ع) فرمود: «هر ظاهری در مورد غیر واجب، با باطن مغایرت دارد و هر باطنی متفاوت از ظاهر است. اما خداوند متعال هم ظاهر و هم باطن است؛ ظاهر در عین باطن و باطن در عین ظاهر» (آملی، ۱۳۷۷: ۸/۱).

به نظر می‌رسد همان‌طور که وجود در تصور و تصدیق، بدیهی است، واجب‌الوجود بالذات نیز از این دو وجه باید بدیهی انگاشته شود. اما چون اصالت وجود نیازمند استدلال است، لذا سبزواری در اثبات واجب‌الوجود براهین مختلفی اقامه کرده و در آخر به تبعیت از ملاصدرا به برهان صدیقین تمسک جسته که موثق‌ترین برهان در این زمینه است. اما یکی از جاهایی که در مقابل نظر صدرا جبهه‌گیری کرده و نظر او را نپذیرفته و به ابداع و نوآوری دست زده، همین برهان صدیقین است.

شایان ذکر است که نوآوری سبزواری در برهان صدیقین یا سایر مسائل فلسفی، صرفاً در قیاس با حکمت متعالیه، نوآوری محسوب نمی‌شود، بلکه وی می‌کوشد در تاریخ تفکرات فلسفی تحولی ایجاد کند و اندیشه‌های فلسفی بعد از خود را تحت تأثیر قرار دهد.

برهان صدیقین در تفکرات فلسفی سنتی اسلامی از اتقان و استحکام خاصی برخوردار بوده و اتقان خود را از وضوح و بدهات مقدمات و به حداقل رساندن معانی و گزاره‌هایی به دست آورده است که در اثبات وجود خدا به کار می‌روند. سبزواری در مواجهه با برهان صدیقین ملاصدرا، به وضوح و بدهات مقدمات توجه چندانی ندارد، بلکه تمام هم خود را به کار می‌بندد که واسطه‌های اثبات را به حداقل برساند. لذا برخی از اصول و مقدمات آن را می‌پذیرد، برخی را نقد می‌کند و تقریری نو از این برهان پیش می‌نهد.

متفکران متعددی بعد از سبزواری درباره تقریرات وی اظهار نظر کرده‌اند؛ برخی به حمایت از تقریر او برخاسته و برخی به نقد براهین او همت گماشته‌اند، از جمله محمدتقی آملی، میرزا مهدی آشتیانی، محمدحسین طباطبائی، عبدالله جوادی آملی و محمدتقی مصباح یزدی که در این مقاله دیدگاه‌هایشان را بررسی و ارزیابی می‌کنیم.

تبیین تقریرهای چهارگانه سبزواری از برهان صدیقین

از ابتدای مطرح شدن برهان صدیقین در فلسفه اسلامی تقریرهای مختلفی با رویکردها و مبانی متفاوت از این برهان عرضه شده است. چهار تقریر از این تقریرها به عنوان

تقریرات ملاهادی سبزواری شهرت یافته است. تقریرهای وی در یک جا به صورت متمرکز بیان نشده، بلکه به صورت پراکنده در آثار وی ذکر شده است. این تقریرها چنین است:

تقریر اول

سبزواری در تعلیقہ اسفار، تقریری از برهان صدیقین با عنوان «اسد و اخصر» پیش می‌نهد. در باور او، مقدمات ملاصدرا در بیان برهان صدیقین، علی‌رغم اینکه ارزش و اهمیت والایی دارد، اما دانستنش در بدو امر ضروری نیست و به سبب دقت و ظرافت بالایش، دستیابی به آن مقدمات مشکل خواهد بود؛ گرچه در مباحث دیگری چون فیاضیت باری تعالی، کشف و فهم آنها لازم خواهد بود. بنابراین، از نگاه سبزواری، مقدمات صدرا بر دشواری برهان افزوده، در حالی که هدف از این برهان، اثبات وجود خدا به ساده‌ترین وجه ممکن است. از این رو سبزواری کوشیده است با حذف برخی مقدمات برهان، بر سادگی آن بیفزاید و فقط با بهره‌گیری از یک مقدمه، تقریری کوتاه‌تر و در عین حال محکم‌تر پیش نهد. لذا وی در تقریر خود از برهان صدیقین چنین آورده است:

تقریری را محکم و مختصر گویند که در آن ابتدا، اصالت وجود اثبات شود و سپس گفته شود حقیقت وجود که عین واقعیت است، امری است مطلق که عدم در آن راه نمی‌یابد؛ زیرا این دو (وجود و عدم) نقیض یکدیگر هستند و استحاله اجتماع نقیضین امری بدیهی و مسلم است. پس می‌توان گفت حقیقت وجود که غیری (عدم) در آن راه ندارد، همان واجب‌الوجود بالذات است، و بدین ترتیب مطلوب ما (واجب‌الوجود بالذات) اثبات می‌شود (صدرالدین شیرازی (تعلیقات)، ۱۳۸۱: ۱۶-۱۷).^۱

چنان‌که می‌بینیم، مبنای اصلی ملاهادی سبزواری اصالت وجود است که در امور عامه با دلایل مختلف آن را به اثبات رسانده است. تقریر حاضر را علاوه بر تعلیقہ بر اسفار، در اسرار الحکم نیز آورده و برخی عبارات را در آنجا نیز تکرار کرده است: «و

این طریقه انیقه اسدّ و اخصر و اشرف است، چراکه به بطلان دور و تسلسل نیازی نیست و به امکان و حدوث و غیر آن از صفات خلقی نیز نظر نداریم، بلکه از حقیقت وجود پی به وجوبش می‌بریم» (سبزواری، ۱۳۵۱: ۱۵). به نظر می‌رسد وی کوشیده است با کمترین واسطه و بدون بهره‌گیری از دور و تسلسل و سایر مفاهیم و گزاره‌های فلسفی، وجود خداوند را اثبات کند. در همان اثر، برای تبیین بیشتر تقریر خود، آورده است:

حقیقت وجود بر اساس اصالت وجود، تنها حقیقت متحقق در جهان خارج و منشأ آثار خارجی است. وجود نقیض عدم است و هرگز متصف به عدم نمی‌شود، چنان‌که هیچ امری با مقابل خود جمع نمی‌شود. لذا سفیدی با سیاهی، حلاوت با تلخی قابل جمع نیست. حقیقتی که ذاتاً طارد عدم باشد واجب‌الوجود بالذات خواهد بود (همان: ۷۵).

این تقریر، از نگاه خود سبزواری و برخی از متأخرین، اوثق، اشرف و اخصر خوانده شده است. با نظر به تقریر اول سبزواری روشن می‌شود که او در این تقریر راهی را پیموده که تقریرش را از تقریر پیشینیان ممتاز کرده است، به گونه‌ای که هیچ یک از اشکالات وارد بر تقریر ابن‌سینا و تقریرهای ملاصدرا از برهان صدیقین، بر تقریر او وارد نیست و حتی در این تقریر به بطلان تسلسلی که در تقریر برهان صدیقین از منظر سهروردی نیاز هست متوسل نمی‌شود. یکی از تفاوت‌های تقریر سبزواری با تقریر ملاصدرا در این است که تقریر صدرا از این برهان به گونه‌ای است که در کنار اصالت وجود به وحدت وجود، تشکیک وجود و تقسیم وجود به رابط و مستقل، و واجب و ممکن نیاز است، در حالی که سبزواری برای سهولت و سرعت در تبیین و تقریر این برهان صرفاً به اصالت و صرافت وجود توجه داشته است.

تقریر دوم

سبزواری در شرح منظومه تقریری دیگر از برهان صدیقین پیش می‌نهد؛ تقریری که به شیوه خلف مطرح شده است:

ما ذاته بذاته لذاته موجود الحق العلی صفاته
اذا الوجود كان واجبا فهو و مع الإمكان قد استلزمه

«اگر وجود، واجب باشد مطلوب ثابت است و اگر ممکن باشد، مستلزم واجب است». در تبیین این استدلال آمده است که منظور از وجود، حقیقت وجود است که اصلتش اثبات شده و حقیقت هر چیزی را تشکیل می‌دهد. در بیان معنای ممکن نیز آمده است که معنای امکان فقری برای آن در نظر گرفته شده، و ممکن به معنای سلب ضرورت وجود و عدم نیست؛ زیرا ثبوت وجود برای خودش ضروری است. از طرفی ممکن به معنای تساوی وجود، نسبت به وجود و عدم نیز مد نظر نخواهد بود؛ زیرا نسبت شیء با خودش نمی‌تواند با نقیضش مساوی باشد (سبزواری، ۱۴۱۳: ۵۰۵/۲ و ۵۰۶). نکته مهم دیگر در این تقریر، استفاده از شیوه خلف در بیان برهان است، آنجایی که می‌گوید اگر حقیقت وجود، ممکن باشد مستلزم واجب است؛ زیرا این استلزام به واسطه ابطال تسلسل به دست نمی‌آید، بدین صورت که اگر حقیقت یادشده واجب نبوده و ممکن باشد، نمی‌تواند به چیزی تعلق داشته باشد. زیرا حقیقت دیگری غیر از خودش موجود نیست. لذا آنچه متعلق فرض شده نمی‌تواند متعلق باشد و این خلف است (همان).

سبزواری در شرح دعای صباح نیز همین تقریر را با تفصیل بیشتری مطرح می‌کند و می‌گوید اگر وجود حقیقی واجب باشد که مطلوب ثابت است؛ اگر واجب نباشد مستلزم آن خواهد بود. نکته مهم در اینجا این است که از واجب نبودن حقیقت وجود، ممکن بودنش لازم نمی‌آید تا نیاز باشد که به دور و تسلسل برای اثبات نیاز ممکن به واجب تمسک کنیم. چون اولاً حکم به وجوب نکردن ناشی از بی‌توجهی است؛ ثانیاً وقتی حقیقت وجود به صورت صرف و مرسل لحاظ شود فرض دومی در آن محال خواهد بود. لذا امکان و تعلق به غیر در وجود مرسل، وجهی نخواهد داشت. یعنی حقیقت مرسل وجود آن را هم در بر می‌گیرد (سبزواری، ۱۳۸۶: ۲۶-۲۷).

با تأمل در تقریر فوق می‌توانیم صورتی منطقی برایش ترتیب دهیم و مقدماتی چند برای آن در نظر بگیریم:

- الف. وجود امری (حقیقتی) است که اصالت دارد.
- ب. وجود امری است که از وحدت برخوردار است.
- ج. آنچه ملاک نیاز معلول به علت است امکان فقری است.
- د. وجود از دو حال خارج نیست؛ یا واجب است و بی‌نیاز از غیر، یا ممکن است و نیازمند به غیر.

برگزیدن شیوه خلف در بیان این تقریر، به دلیل آن بوده که از طرفی در این شیوه، نیازی به ابطال دور و تسلسل نبوده و از طرف دیگر در روش خلف، به مرتبه امکانی وجود متوسل نخواهیم شد و بدین جهت نیازی به اثبات مشکک‌بودن وجود نیست؛ از این‌رو طریقه خلف را برتر از شیوه مستقیم دانسته‌اند؛ زیرا در این روش، حقیقت وجود که خیر محض و منبع شرافت است لحاظ می‌شود، در حالی که در طریقه مستقیم، مرتبه امکانی وجود که از وجدان و فقدان ترکیب شده و در برتری به حقیقت وجود نمی‌رسد در نظر گرفته خواهد شد (سبزواری، ۱۴۱۳: ۵۰۵/۲ و ۵۰۶). یعنی اگر وجود صرف را لحاظ کنیم یا واجب‌الوجود است که همان مطلوب است، یا مستلزم آن است؛ اگر واجب نباشد ممکن خواهد بود، و قطعاً فرض ممتنع‌بودنش منتفی است؛ اگر امکان به معنای تعلق به غیر یا امکان فقری باشد، وجود صرف، دومی و تکرار نمی‌پذیرد (صرف الشیء لایثنی و لایتکرر). بنابراین، چیزی غیر از وجود و خارج از آن تحقق ندارد و قابل فرض نیست. لذا امکان، به هر معنا که باشد، به همان وجوب برمی‌گردد. پس با اثبات عدم تحقق امکان، وجود واجب اثبات می‌شود.

تقریر سوم

سبزواری با معرفی دلیلی با عنوان «استقامت» تقریر دیگری از برهان صدیقین پیش می‌نهد. وجه تسمیه این برهان این است که در این شیوه، برخلاف دلیل خلف، با تکیه بر بطلان دور و تسلسل و با نظر به ممکنات، وجود واجب‌الوجود اثبات می‌شود. بر این

اساس، سبزواری معتقد است اگر حقیقت وجودی که اصلتش ثابت شده است واجب باشد، مطلوب ثابت می‌شود و اگر ممکن باشد لزوماً به واجب ختم می‌شود؛ زیرا در غیر این صورت به دور یا تسلسل می‌انجامد. این بیان از برهان آنگاه صورت درست به خود خواهد گرفت که منظور از وجود در آن، مرتبه‌ای از وجود باشد.

در دلیل استقامت، ابتدا به وجود ممکنات نظر می‌کنیم و پی می‌بریم که وجود آنها وابسته به غیر است. پس نیازمند به مقوم‌اند. با پذیرش وجودی قیوم و محیط و پاینده برای ممکنات، وجود واجب اثبات می‌شود و با ادعای وجود سلسله‌ای از علل و معالیل برای ممکنات که هر دسته از آنان را معلول و زیرمجموعه دسته دیگری می‌دانیم، روشن می‌شود که اگر پذیرفته شود سلسله علل و معالیل به علت‌العللی ختم شود که علتی ندارد، او همان واجب‌الوجود است و اگر این ختم سلسله پذیرفته نشود تسلسل لازم می‌آید که باطل است. البته باید گفت منظور از تسلسل باطل در اینجا همان تسلسل ترتبی است نه از نوع تعاقبی آن.

بیان مطلب اینکه، عالم طبیعت عالم جسم و جسمانیت است و جسم نمی‌تواند فاعل چیزی بوده و معطی وجود باشد. از طرفی موجودی که بخواهد چیزی را از کتم عدم به صفحه وجود بیاورد، باید مجرد در فاعلیت باشد و آنچه در فاعلیت مجرد خواهد بود که در ذات خود نیز مجرد باشد. زیرا شیء نمی‌تواند در فاعلیت از ذاتش اشرف باشد، در حالی که رتبه ذات از رتبه فاعلیت بالاتر خواهد بود. لذا جسم نمی‌تواند معطی وجود باشد و معطی وجود باید در زمره مجردات باشد. در چنین فرضی باید گفت چون فاعل و مفیض ممکنات، مجرد است، پس آن مجرد، دائم‌البقا خواهد بود. زیرا زوال امر مجرد، محال است.

با تکیه بر مقدمات پیش‌گفته می‌توان نتیجه گرفت که با مجردبودن فاعل عالم طبیعت، بقای آن نیز ثابت شده و در صورتی که برای آن امر مجرد، علتی فرض شود باید آن نیز مجرد باشد و اگر سلسله مجردات فاعل، سلسله‌ای مترتب بر موجود و بی‌نهایت باشد تسلسل ترتبی لازم می‌آید و ادله ابطال تسلسل بر آن جاری خواهد شد.

لذا لازم است به نقطه ختمی پس از طی سلسله‌ها قائل شویم که او همان واجب‌الوجودی است که وجودش از خود و بذاته است، یا اینکه در مرتبه اول خواهیم گفت مجردی محیط بر ممکنات وجود خواهد داشت که معطی وجود آنها و واجب‌الوجود خواهد بود (اردبیلی، ۱۳۸۱: ۲۴-۲۶).

از آنچه در بیان تقریر سوم گفته شد فهمیده می‌شود که این تقریر سبزواری با تقریرهای دیگری چون تقریر ابن‌سینا مشابهتی دارد و اگر تبیین نصیرالدین طوسی از برهان ابن‌سینا را بپذیریم بر ابطال دور و تسلسل مبتنی خواهد بود؛ ضمن اینکه از نگاه نگارندگان، تقریر ابن‌سینا به تقریر دوم سبزواری نزدیک‌تر است و به ابطال دور و تسلسل نیازی ندارد که این مطلب، خود مقاله‌ای مستقل می‌طلبد. از طرفی با تقریر ملاصدرا نیز مشابهتی دارد و آن اینکه در هر دو از اصالت وجود و تقسیم وجود به واجب و ممکن بهره برده شده، اما این تقریر سبزواری، حقیقت وجود را در نظر دارد، در حالی که فلسفه پیش‌صدراپی به مفهوم «وجود» نظر داشته و آن را مقسم قرار می‌دهد؛ و دیگر آنکه منظور از «امکان» در تقریر سبزواری، امکان فقری است نه امکان ماهوی که مد نظر فیلسوفان پیشین بوده است. امتیاز تقریر سبزواری از تقریر صدرا نیز در این نکته است که سبزواری فقط به اصالت وجود توجه کرده و آن را مبنای تقریر خویش از برهان قرار داده و از اصولی چون وحدت، تشکیک و بساطت وجود که مبنای تقریر صدراپی شیرازی است، استفاده نکرده است.

به طور کلی، سبزواری در بیان این تقریر از چند اصل استفاده کرده است؛ اصالت وجود، امکان فقری و بطلان دور و تسلسل؛ و به سبب وجود این مبانی و پیش‌فرض‌های متکثر در بیان تقریر حاضر، سبزواری تقریر اول را بر تقریر دوم و سوم ترجیح می‌دهد: «والاول اوثق و اشرف و اخصر» (سبزواری، ۱۴۱۳: ۵۰۶/۲)، و دلایلی در توجیه اوثق، اشرف و اخصر بودن تقریر اول آورده شده که چنین است:

اوثق است چون نیاز به ابطال دور و تسلسل نیست و چون ممکن است در ادله بطلان دور و تسلسل خدشه کنند، اگر بدون تکیه بر آن مطلوب اثبات شود مسلماً دلیل محکم‌تر است و اشرف؛ زیرا با مطالعه در صرف وجود و نه

مرتبه‌ای از آن به مطلوب می‌توان رسید؛ و اخصر است، چون نیاز به ارائه ادله ابطال دور و تسلسل نبوده و بدون آن مطلوب حاصل می‌شود ... و اگر بنا باشد برهان صانع متوقف بر ارائه آن ادله باشد مسلماً طریق اثبات طولانی‌تر است. در تبیین اخصر بودن تقریر سبزواری این را نیز می‌توان اضافه کرد که ایشان علاوه بر اینکه از ابطال دور و تسلسل استفاده نکرده، همان‌طور که خودش متذکر می‌شود، مقدماتی از قبیل وحدت، تشکیک، بساطت وجود و امکان ماهوی را به کار نبرده است. لذا به قول علامه طباطبایی به جد می‌توان گفت که مختصرترین برهان ارائه‌شده در اثبات واجب‌تعالی برهان صدیقین سبزواری است که این را می‌توان نوعی ابداع و نوآوری به شمار آورد (کوچنانی، ۱۳۹۲: ۴).

تقریر چهارم

سبزواری در تقریر چهارم از برهان صدیقین می‌گوید حقیقت اصیل وجود، یا واجب است یا ممکن است به امکان فقری که آن نیز متعلق است به واجب، و مستلزم او است. این تقریر سبزواری شباهت فراوانی با تقریر سوم او دارد، با این تفاوت که در این تقریر به ابطال دور و تسلسل متوسل نخواهد شد و به عبارتی حقیقت وجود را یا واجب یا مستلزم واجب می‌داند. اگر شق اول، که همان واجب بودن وجود حقیقی است، رد شود، شق دوم ثابت می‌شود و آن این است که وجود، ممکن فقری و وابسته فرض می‌شود که ربط محض و مقوم به واجب است و وجودی و رای وجود واجب نخواهد داشت. لذا بدون هیچ مثنو‌ه‌ای، از قبیل ابطال دور و تسلسل، وجود واجب مستقلاً که ممکن، عین ربط و وابستگی به آن است اثبات خواهد شد (همان).

نقد تقریر اول

در میان اندیشمندان پس از سبزواری افرادی را می‌توان یافت که به تقریرهای او از برهان صدیقین انتقاداتی وارد کرده‌اند. در ادامه، این انتقادات را بیان، و سپس بررسی می‌کنیم.

یکی از نقدهایی که بر تقریر اول سبزواری وارد شده بحث درباره صرافت وجودی است که او مطرح کرده است. زیرا سبزواری به روشنی و با دقت تصریح نکرده است که منظورش از «حقیقت مرسله» چیست. برخی معتقدند صرافت حقیقت وجود به معنای «آمیخته نبودنش با عدم»، منافاتی با کثرت مراتب ندارد؛ زیرا هر مرتبه‌ای از وجود، هرچند در غایت ضعف نیز باشد، در متن واقع، غیر از وجود نیست و این ذهن انسان است که به سمت عدم می‌رود و آن را انتزاع می‌کند. لذا انتزاع عدم، به معنای تحقق عدم در حاق وجود موجودات عینی و نیز به معنای اختلاطشان با عدم نخواهد بود (بدخشان، ۱۳۷۷: ۱۳۵).

از این رو می‌توان دو گونه صرافت برای وجود در نظر گرفت؛ صرافتی که در حقیقت وجود دارای مراتب تشکیکی برای هر مرتبه‌ای از آن، وجود دارد؛ و صرافتی که برای عالی‌ترین مرتبه آن وجود دارد و به معنای نامتناهی بودن مطلق و محدود نبودن به حدود ماهوی است، به گونه‌ای که ذهن نیز قادر به انتزاع مفاهیم عدمی و ماهوی از آن نخواهد بود. این نوع از صرافت، به وجود واجب اختصاص دارد و تقریر سبزواری به جای مفروض قراردادنش باید به اثبات آن می‌پرداخت. لذا می‌توان مدعی شد که تقریر اول وی تقریری تام از برهان صدیقین نیست (همان). بر این اساس می‌توان تقریر سبزواری را نوعی مصادره به مطلوب دانست.

علاوه بر این، بحث‌های حقیقی درباره حقیقت وجود متفاوت با بحث‌های مفهومی درباره وجود است و در مباحث مفهومی، مفهوم «وجود» و وحدت و صرافتش، اموری بدیهی برای حکما است و در آن اختلافی وجود ندارد. اما در بحث‌های حقیقی از حقیقت وجود، لحاظ حقیقت وجود من حیث هو هو کفایت نمی‌کند و حقیقت وجود بر اساس مبانی گوناگون، معانی مختلفی به خود می‌گیرد. زیرا حقیقت وجود من حیث هو هو، بنا بر تباین، عین کثرت محض است؛ بنا بر تشکیک، عین کثرت آمیخته با وحدت، و وحدت همراه با کثرت است؛ و بر اساس وحدت شخصی، عین وحدت محض است. لذا برای اثبات واجب خواندن حقیقت وجود، نیازمند نفی کثرت تباینی و

نیز کثرت تشکیکی حقیقت وجود خواهیم بود، و بر این اساس نمی‌توان تقریر سبزواری را تقریری تام‌نامید (همان).

مصباح یزدی نیز با طرح این پرسش که «مراد از حقیقت مرسله‌ای که اصیل است و غیر آن اصیل نیست، چیست؟» به دنبال واردکردن اشکالی به تقریر سبزواری است؛ بدین نحو که اگر مراد این است که وجود حقیقی به واجب‌تعالی اختصاص دارد، این قول صوفیه است که اشکالاتی دارد، از جمله اینکه با کثرت ثابت‌شده در مبحث تشکیک منافات دارد و نیز مصادره به مطلوب است؛ و اگر مراد سبزواری از حقیقت مرسله معنایی باشد که وجودهای امکانی را نیز شامل شود که مناقض هر یک از آن وجودها، عدم خاص است، نه عدم مطلق و از تناقض عدم با وجود، تحقق حقیقت واجب غیرمتصف به هیچ مفهوم عدمی (که از محدودیت آن حکایت کند) اثبات نمی‌شود. بنابراین، می‌توان تقریر سبزواری را «اخصر البراهین» نامید، اما عنوان «اسد البراهین» را نمی‌توان بر آن نهاد. زیرا سیر از معلول به علت است. لذا این تقریر، تقریر تام و کاملی نیست و نیازمند متمم است (مصباح یزدی، ۱۴۰۵: ۴۱۱).

برخی دیگر نیز معتقدند سبزواری در حالی حقیقت وجود را مساوی با ارسال صرافت و وحدت در نظر گرفته و حکم به وجوب ذاتی آن کرده که قاعده «صرف الشیء لایثنی و لایتکرر» هم در باب ماهیات جاری است و هم درباره وجود، اعم از اینکه وجود واجب باشد یا ممکن. آنگاه که صرف، وصف ماهیتی از ماهیات باشد، به معنای همان ماهیت مطلقه است؛ یعنی ماهیتی که هیچ قیدی در آن لحاظ نمی‌شود و مجرد از همه عوارض مشخصه است، امر واحدی خواهد بود. وحدت نوعی در انواع و وحدت جنسی در اجناس، از این دست وحدت خواهد بود. بدیهی است که چنین صرافتی، صرافت مفهومی است و ربطی به صرافت حقیقت وجود ندارد؛ اما اگر صرف، وصف وجود باشد، یا وصف ممکنات است یا وصف واجب. در جایی که صرف، وصف ممکنات باشد، صرافت وجود به معنای نظر به وجود عینی موجود است، بدون در نظر گرفتن خصوصیات، حدود و نقایص آن؛ و بر این اساس، هر موجود عینی،

صرف بوده و حکم به عدم تعدد و تكثر درباره‌اش صادق است. در صورتی که صرف را وصفی برای وجود واجب بدانیم، مقصود از صرافت وجود این است که انتزاع مفهومی ماهوی یا عدمی از وجود ممکن نخواهد بود؛ و این معنا از صرافت وجود، ملازم با بساطت حقیقت وجود و عدم تناهی مطلق او خواهد بود (شیروانی، ۱۳۷۴: ۲۲/۴ و ۲۳).

نقد دیگر اینکه برخی معتقدند در تقریر فوق ادعای «اسد و اخصر» شده، در حالی که کمترین مقدمه‌اش اثبات اصالت وجود و اعتباریت ماهیت است. پس نمی‌توان این تقریر را «اسد» دانست، حتی اگر آن را «اخصر» بخوانیم. زیرا اخصر البراهین برهانی است که در آن کمترین مقدمات به کار رفته باشد ولی ممکن است خود مقدمات نیازمند اثبات باشد و اصالت وجود که نتیجه این مقدمات است خود نیاز به اثبات دارد (محمّدی شیخی، ۱۳۸۸: ۸۲).

جوادی آملی در این باره معتقد است اگر هستی اصالت دارد و ماهیت تابع و نمود هستی است و اصل هستی، مرسل و صرف و مطلق است، پس بالذات طارد عدم است و نتیجه‌اش ضرورت ازلی و وجوب ذاتی حقیقت هستی است. به نظر وی، معنای ضرورت ازلی و وجوب ذاتی و معنای صرف و مطلق و مانند اینها باید به عنوان مبادی تصویریه در این تقریر بیان شده باشد و تناقض وجود و عدم و امتناع جمع نقیضین به عنوان مبادی تصدیقیه منظور خواهد شد. وی می‌گوید برهان ملاصدرا اسد البراهین است، اما اخصر البراهین نیست، اما تقریر سبزواری نسبت به تقریر ملاصدرا هم اسد است و هم اخصر. زیرا مسئله تشکیک وجود و اثبات بساطت وجود، به عنوان مبادی تصدیقیه اخذ نشده و فقط نیازمند اثبات یک مسئله است و آن نیز مسئله اصالت وجود است (جوادی آملی، ۱۳۶۸: ۱/۱۷۶ و ۱۷۷).

با اتکا به نقدهای مطرح شده می‌توان نتیجه گرفت که اصالت وجود که مبنای این برهان است، اولاً خود نیازمند برهان است و اگر کسی به اصالت وجود باور نداشته باشد می‌تواند این برهان را هم نپذیرد؛ ثانیاً این برهان نیازمند تصورات و تصدیقات

متعددی است، از جمله اصالت و صرافت و ضرورت ازلی وجود. بنابراین، به کاهش واسطه‌ها هم منجر نشده است.

البته درباره اشکالی که مصباح یزدی وارد کرده است باید گفت حقیقت مرسل بودن وجود، منافاتی با کثرت تشکیکی آن ندارد و به نظر وحدت وجود عرفا هم منتهی نمی‌شود، هرچند اگر به وحدت شخصی وجود هم منتهی شود با تفکرات صدرایی تعارضی نخواهد داشت، با این توضیح که حقیقت مرسل وجود، با قطع نظر از مراتب وجود است؛ یعنی اصل در حقیقت یگانه وجود، وجوب است، هرچند در نگاه به مراتب تشکیکی بعضی مراتب آن ممکن و برخی واجب خواهد بود. وحدت تشکیکی وجود منافاتی با کثرت تشکیکی آن ندارد. سبزواری بر وحدت آن نظر دارد و کثرتش را اعتبار نمی‌کند.

نقد تقریر دوم

برای تبیین دقیق‌تر این برهان با اتکا به بیان میرزا مهدی آشتیانی می‌توان گفت:

حقیقت وجود، در مقابل مفهوم وجود، که تحقق و اصالت آن به اثبات رسیده است، با نظر به ذاتش و من حیث هی هی، بدون در نظر گرفتن نزول و تطور آن به واسطه شئون و آمیختگی‌اش با عدم و ماهیت به خاطر معلولیت و تنزلی که پیدا می‌کند، یا موجود است و یا نیست؛ نمی‌تواند وجود موجود نباشد، زیرا ثابت شده است که به واسطه وجود، هر موجودی تحقق پیدا می‌کند. بنابراین، چگونه ممکن است که خود حقیقت وجود، موجود نباشد؟^۲ (آشتیانی، ۱۳۷۲: ۴۹۲).

در ادامه می‌گوید:

اگر موجود باشد، یا واجب‌الوجود است یا واجب‌الوجود نیست. در صورت نخست، مطلوب که واجب‌الوجود است اثبات می‌شود؛ و در صورت دوم امکان آن به معنای فقر و ربط به غیر خواهد بود. چنین امری در حقیقت وجود قابل فرض نیست. چون حقیقت وجود تنها امر متحقق است و معنا ندارد که

خود وجود، تعلق به خود داشته باشد. غیر از وجود عدم است و ماهیت. لذا فرض دومی برای وجود، که از سنخ وجود باشد، محال است. لذا امکان به معنای تعلق به همان واجب باز خواهد گشت (همان).

این برهان سبزواری از نگاه منتقدان در امان مانده و کمتر در معرض اشکال واقع شده است، اما بی توجهی مستشکلین به معنای فاقد اشکال بودن این برهان نیست این برهان بر دو مبنای تصویری استوار است؛ یکی حقیقت صرف بودن وجود و اینکه حقیقت وجود دو تا نمی شود و تکرار بر نمی دارد؛ و دوم آنکه در این حقیقت، امکان به معنای تعلق به غیر متصور نیست. ضمن اینکه تصور و تصدیق این دو بدیهی نیست و نیازمند مبادی است، به طور ضمنی در این برهان اصالت وجود هم به رسمیت شناخته شده است. لذا در اینجا از امکان ماهوی سخن به میان نیامده و چنان که قبلاً گفتیم اصالت وجود نیازمند برهان است. پس مبادی این برهان بدیهی نخواهد بود.

نقد تقریر سوم

بر تقریر سوم سبزواری هم نقدی وارد شده و محققان گفته اند استناد به قاعده عقلی بطلان دور و تسلسل بر مبنای امکان فقری، چندان ضروری و مناسب به نظر نمی رسد. زیرا این قاعده بر مبنای امکان ماهوی موجودات لازم است نه بر مبنای امکان فقری. بنابراین، با در نظر گرفتن امکان به معنای فقر، حقیقت وجود را می توان دارای مراتب تشکیکی دانست که مراتب پایین آن، ذاتاً عین فقر و وابستگی به ماورای خود است و این مستلزم آن است که حقیقت وجود دارای مرتبه ای مستقل و غنی علی الاطلاق باشد که همان وجود واجب بالذات است. چون در غیر این صورت وجودی که عین فقر است غنی و بی نیاز، و وجود رابط، مستقل می شود که محال است (بدخشان، ۱۳۷۷: ۱۳۶). در هر حال تقریر سوم از برهان، نکته بدیعی ندارد که دیگران به آن اشاره نکرده باشند. بنابراین، حتی نمی توان آن را از ابتکارات فلسفی سبزواری دانست. حتی آن را در زمره برهان صدیقین دانستن هم چندان موجه به نظر نمی رسد.

برخی هیچ یک از تقریرات سبزواری را خالی از اشکال نمی‌دانند. زیرا معتقدند وی در تقریری که در تعلیقه / سفار یا در تقریری که به شیوه خلف در شرح منظومه آورده، بنا بر اصالت وجود، حقیقت وجود را مساوی با ارسال صرافت و وحدت در نظر گرفته و به وجوب ذاتی‌اش حکم کرده است. در صورتی که قاعده «صرف الشیء لایثنی و لایتکرر» هم درباره ماهیات جاری است و هم درباره وجود؛ اعم از اینکه وجود، واجب باشد یا ممکن. وقتی صرف، وصف ماهیتی از ماهیات باشد، مقصود از آن، همان ماهیت مطلقه است. یعنی هر ماهیتی که هیچ قیدی با آن در نظر گرفته نمی‌شود و از همه عوارض مشخصه جدا شده باشد، امر واحدی خواهد بود. این وحدت، در انواع، همان وحدت نوعی و در اجناس، وحدت جنسی است. مانند انسان صرف و حیوان صرف که در تمام انسان‌ها و در همه حیوانات، واحد و یگانه است.

مسلم است که چنین صرافتی، صرافت مفهومی است و ربطی به صرافت حقیقت وجود ندارد. اما اگر صرف، وصف وجود باشد یا وصف ممکنات است یا وصف وجود واجب. اگر وصف ممکنات باشد، مقصود از صرافت وجود، آن است که فقط به وجود عینی آن موجود نظر شود، بدون آنکه خصوصیات، حدود و نقایصش لحاظ شود. هر وجود عینی به این معنا صرف است و حکم به عدم تعدد و تکرر درباره آن صادق است؛ و اگر صرف را وصف وجود واجب بدانیم مقصود از صرافت وجود این است که وجود به گونه‌ای است که نمی‌توان از آن مفهوم ماهوی یا عدمی انتزاع کرد. این معنا از صرافت در واقع با بساطت حقیقت وجود و عدم تناهی مطلقش ملازم است.

نتیجه

با اینکه چهار تقریر بیان‌شده از برهان صدیقین به نام ملاهادی سبزواری شهرت یافته اما به جز تقریر نخست که بر نظریه اصالت وجود متکی است، مابقی تقریرها، تکرار تقریرات گذشتگان، از جمله ابن‌سینا، است. شاید تنها وجهی که در ابن‌سینا با صراحت کمتری دیده می‌شود، نشان دادن امکان فقری به جای امکان ماهوی است، و اینکه در تقسیم وجود به واجب و ممکن، معیار را مفهوم یا مصداق و حقیقت وجود قرار دهیم،

یا اینکه آیا اثبات طرف دیگر، یعنی مستلزم واجب بودن، نیازمند ابطال دور و تسلسل هست یا خیر. اینها همه مفاهیم و گزاره‌هایی هستند که مرهون اندیشه‌های ملاصدرا است نه سبزواری. یعنی اگر هر کس دیگری در موقعیت سبزواری قرار می‌گرفت و مسبوق به برخی ابتکارات فلسفی ملاصدرا می‌بود می‌توانست این تقریرات را از بیان ابن سینا استنباط کند؛ به علاوه، وقتی این برهان بر ابطال دور و تسلسل مبتنی باشد همان برهان وجوب و امکان خواهد بود، و مرز میان این دو برهان فرو خواهد ریخت. در نتیجه تقریرات ملاهادی فاقد هر گونه نوآوری است و فقط تقریر نخست وی بر اصالت وجود مبتنی است که با فروریختن اصالت وجود، این برهان نیز اعتبارش را از دست خواهد داد. چنان‌که در متن هم دیده شد، اشکالات اصلی فیلسوفان معاصر هم ناظر به این بود که تلاشی که سبزواری برای اصلاح تقریر ملاصدرا کرده مقرون به توفیق نبوده است. چون مبادی‌ای که برای تقریرات خود فراهم کرده، از قبیل اصالت وجود، تشکیک و بساطت وجود، بدیهی نبوده و محتاج تصورات و تصدیقات دیگر است، چنان‌که بهره‌گیری از دور و تسلسل واسطه را بیشتر، و برهان صدیقین را از مسیر اصلی‌اش خارج می‌کند.

پی‌نوشت‌ها

۱. «فالسّد الاخصر أنْ یقال بعد ثبوت اصالة الوجود: ان حقيقة الوجود التي هي عين الاعیان و حاق الواقع حقيقة مرسلّة علیها العدم إذ کل مقابل غیر قابل لمقابل والحقیقة المرسلّة التي یمتنعُ علیها العدم واجبة الوجود بالذات فحقیقة الوجود الکذائیة واجبة الوجود بالذات و هو المطلوب».
۲. «إن حقيقة الوجود - فی قبال المفهوم - التي قد ثبت تحققها و أصالتها فی التحقّق، إما أن تكون من حیث نفسها، من حیث هي - مع قطع النظر عن نزولها، و تطورها بشؤونها، و تفنّنها بفنونها، و شوبها بالعدم والمهمیة لأجل المعلولیة والتّنزل - موجودة، أولا، لا یمکن أن لا تكون موجودة، إذ قد ثبت أن بها ینال کل ذی حقيقة بحقیقته، و یصیر کل شیء موجودا بها فکیف یمکن أن لا تكون موجودة؟».

منابع

قرآن کریم.

آشتیانی، میرزا مهدی (۱۳۷۲). *تعلیق بر شرح منظومه حکمت سبزواری*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

آملی، محمدتقی (۱۳۷۷). *درر القوائد*، تهران: چاپ‌خانه مصطفوی.

اردبیلی، سید عبدالغنی (۱۳۸۱). *تقریرات فلسفه امام خمینی*، تهران: مرکز نشر آثار امام خمینی (ره).

بدخشان، نعمت‌الله (۱۳۷۷). «برهان صدیقین در حکمت متعالیه»، در: *کیهان اندیشه*، ش ۸۲، ص ۱۲۵-۱۴۱.

جوادی آملی، عبدالله (۱۳۶۸). *شرح حکمت متعالیه / سفر اربعه*، تهران: الزهراء (س)، ج ۱.

سبزواری، ملاهادی (۱۳۵۱). *اسرار الحکم*، تهران: کتاب‌فروشی اسلامیه.

سبزواری، ملاهادی (۱۳۸۶). *شرح دعای صباح*، تحقیق: نجف‌قلی حبیبی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

سبزواری، ملاهادی (۱۴۱۳). *شرح منظومه با تعلیق حسن‌زاده آملی*، تهران: نشر ناب.

شیروانی، علی (۱۳۷۴). *ترجمه و شرح نه‌ایه الحکمة*، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.

صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم (۱۳۸۱). *الحکمة المتعالیه فی الأسفار الأربعة*، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.

فارابی، محمد بن محمد (۱۳۶۶). *فصوص الحکم*، قم: الزهراء، چاپ اول.

کوچنانی، قاسم‌علی (۱۳۹۲). «تبیین تقریرات ابداعی حکیم سبزواری در برهان صدیقین»، در: *پژوهش‌های هستی‌شناختی*، س ۲، ش ۴، ص ۱۰۹-۱۲۵.

محمدی شیخی، قباد (۱۳۸۸). «برهان صدیقین و وحدت شخصی وجود در حکمت متعالیه»، در: *پژوهش‌های فلسفی‌کلامی*، ش ۳۹، ص ۷۵-۱۰۰.

مصباح یزدی، محمدتقی (۱۴۰۵). *تعلیق علی نه‌ایه الحکمة*، قم: در راه حق.

References

Qurān-i Karīm

Āshtiyanī, Mīrzā Mahdī (1372). *Ta'liqah bar sharh-i manẓūmah ḥikmat Sabziwārī*, Tehran: intishārāt-i Dānishgāh-i Tehran.

Āmulī, Muḥammad Taqī (1377). *Durar al-fawā'id*, Tehran: Chāpkāni-yi Muṣṭafawī.

Ardabili, Seyyed Abdolghani, *Taqrīrāt-i falsafī-yi Imām Khomeini*, Tehran: Markz-i nashr-i Āthar-i Imām Khomeini.

Badakhshan, Ne'matollah (1377). «*Burhān-i šiddīqīn dar ḥikmat-i muta'liyah*», in: Keyhan-i andishah, No. 82, p. 125-141.

Javādī Āmulī, 'Abdullāh (1368). *Sharḥ-i ḥikmat-i muta'aliyah*, Tehran: Al-Zahrā' (s). vol. 1.

Sabziwārī, Mullā Hādī (1351). *Asrār al-ḥikam*, Tehran: Kitāb furūshī Islāmī.

_____ (1413). *Sharḥ-i manẓūmah bā ta'liqāt-i Ḥasanzadah Amoli*, Tehran: Nashr-i Nāb.

Shirvani, 'Alī (1374). *Tarjimih wa sharḥ-i Nihāyat al-ḥikmah*, Qom: Daftar-i tablighāt-i Islāmī.

Šadr al-Dīn al-Shīrazī, Muḥammad ibn Ibrāhīm (1381). *Al-Ḥikmat al- muta'liyah fī asfār al-arba'at al-'qliyah*, Tehran: Bunyād-i ḥikmat-i Islāmī Šadrā.

Fārābī, Muḥammad ibn Muḥammad (1366). *Fuṣūṣ al-ḥikam*, Qom: Al-Zahrā', First edition.

Koochanani, Qasem 'Alī (1392). «*Tabyīn-i taqrīrāt-i ibdā'ī-yi ḥakīm Sabziwārī dar Burhan-i šiddīqīn*», in: Pazhūhishhāy-i falsafī. No. 4, p. 109-125.

Muḥammadi Shaykhī, Qobad (1388). «*Burhan-i šiddīqīn wa waḥdat-i shakhsīy-i wujūd dar al-ḥikmat al- muta'liyah*», in: Pazhūhishhāy-i falsafī kalāmī, No. 39, p. 75-100.

Mesbah Yazdi, Muḥammad Taqī (1405). *Ta'liqatun 'alā Nihāyat al-ḥikmah*, Qom: Dar Rāh-i Haqq.